

داستان ترکمانان هند

و چون شنید که عبیدالد سر آشوب انگیزی دارد فرمود تا آنچه برای یاقش بیامی تحت آمده بود باو دادند و بزبان خوش بر او بوم خودش باز فرستادند

پسین در احمدآباد کجرات آشوب بزرگی میان مسلمان و هند برخواست که مردم بسیاری از هر دو سوی کشته شدند و چون داودخان پنی که در آن روزها فرمانده آن کشور بود هندوان را پستی نمود بر مسلمانان سخت گزشت مگر در بجزئی کافر خیر رنگ شکستگی از چهره دل های ایشان نبرود

رفع الدرجات

چون قطب الملک فرخیر را گرفت و به سیاه چال زندان در انداخت رفع الدرجات را که فرزند کمتر رفع القدر و نیره بهادر شاه و از شکم دختر اکبر پور اوزنگزب و بیست سال از زندگیش گزشته بود از زندان برآورد و چون بنگامه

رفع الدرجات پور رفع القدر

رستخیزی در شهر میان مردم برپا شده بود برای خوابانیدن
 آن آشوب بی آنکه او را بگرمابه فرستد یا جامه شاهپوشا ^{۱۱۳}
 گردن بند مرواریدی بگردنش انداخته تحت پوشا ^{۱۷۱۹}
 برنشاندش و پس از آنکه آنها از آسیاب افتاد و شورش
 مردم فرونشست دست سکا شش برکشاد و از رخت و گنجینه
 و سامان پادشاهی هر چه بود و نبود خامه بند نمود و از هر گونه چیزها
 ویژه شاهنشاهی از پیل و اسب گرفته تا گوهر و زیور تیرش
 را دست چین کرده یا بکارخانه های خود برافزود یا با برادرش
 بخش نمود تا جائیکه از کنیزان و پرستاران پرده سرانیز هر کدام
 شان که خوشگل و دل آرا بودند به شبستان خویش فرستاد
 و چون بود و نمودهای پادشاهی بر سر آن دست نمانده تازه
 از نام تنها هم بسی کمتر بود هر دو برادر بادل آسوده و
 پایان پشت گرمی به نیروی بزرگی خودشان چسبیدند به

واستان ترکتاران هند

کارهای فرماندهی و کشور رانی و بی آنکه دوشمانی در برابر بنگند
 هر چه خواستند کردند رکن الدوله را گرفته هر چه داشت ایش
 گرفتند و برای چیزهای گران بهای دیگری که فرخسیر باو داد^ه
 و در میان نبود شکنجهها بر او نهادند

بجز تیول و خراجیت سینگ بهر کس که فرخسیر جاگیری داد^ه
 پس ستانند و برای آنکه سری بشورش بلند نکرد و بجز
 یکدو تن که پیش از آن بندی خود را یکی از آن دو برادر
 آشکار نموده بودند کسی را از جانی که داشت برنداشتند
 نظام الملک بهادر که پیش از نمایش آن آشوب
 گوشه گزیده بود و هنوز هم تن بکار در نیداد خواهی نخواهی
 بفرماندهی مالوه امش برگماشتند

سر بلندخان را که چند روز پیش از آن بفرمانفرمانی کابل
 نامردش نموده بودند از میان راه باز پیش خود خوانده

پس از نوازش میش از پیش بهمان سولش فرستادند
از کارهای درست پسندیده که آن دو برادر کردند
همین بجا آوردن خوابش راجه اجیت سینگ بود در همان
روز در بار جشن تخت نشینی در برانداختن آمین آرا و بهما (خبریه)
که عنایت المدخان در روزگار فرخنده دوباره بکار آورده چند
روزی چون چراغ بامداد نیمچه فروغی نمودار ساخت
رفع الدرجات که میتوان گفت نمایشی هم از پادشاهی بر
او نبود از آن روی که بیماری در داشت پس از داشتن
سه ماه و چند روز نام پادشاهی (روز شنبه بیت ویم
ماه بمقتم سال یک هزار و یکصد و سی و یک تازی) پادشاهی
گیتی را برای سیدها گذاشت

رفع الدوله

پس از مردن رفع الدرجات آن دو سید برادر بزرگتر

داستان ترکمانان هند

او رفیع الدوله را پادشاه ساخته همان راه را پیوند که
پیش از آن می پوسیدند

در روزگار این پادشاه خسرو دیگری نیز بر تخت نشست و
آن شاهزاده نیکوسیر پور کمتر شاهزاده اکبر بود که در اکبر آباد نشین
کرده بودند و چون آگهی مرگ رفیع الدرجات و بر تخت نشستن
رفیع الدوله باو رسید هم بیاری سربازان نگهبان و دیگر
بزرگان آن شهر بر تخت شاهی بر نشسته آغاز فرمودند
قطب الملک پس از شنیدن آن سرگزشت
بهمراهی برادر خود حسین علیخان رفیع الدوله را برداشته
آهنگ آنسوی نمود و در اکبر آباد را در میان گرفته پس از
چند روز که نیکوسیر و باره گیان پادشاهی نیکولی آشکار
نمودند آنرا برکشود و همه کسانی را که مایه آن کار شده بودند
بسرانجام نیکوسیر را در بند نمود

همدان جای رفیع الدوله که شکم روش گرفته بود بیماریش
 زور آور شد و هنوز پله روزهای شهریارش با آن
 برادرش همگ نشده بود که راه برادر را به پیوند مکرانکه
 مردنش را تا چند روز پنهان داشتند چه بجز روشن ختر
 فرزند خجسته اختر جهان شاه پور بهادر شاه که از روزگار نیامی خود
 معزالدین با ماورخویشن در در شاهجهان آباد بسر میرد و
 در آن هنگام بتره ساله بود کسیر انداشتند که بیشتر در خور
 پادشاهی باشد از نیروی همگ نشانهای مرگ را در چهره
 رفیع الدوله دیده از زندگیش نومید شدند در پانزده ماه
 و هم بود که دو تن از سیدهای باره را که خویش نزدیک
 خوشان بودند برای آوردن او به شاهجهان آباد فرستادند
 و رفیع الدوله چند روز پیش از رسیدن او به اروو
 در گذشت

داستان ترکنازان ہند

کابلید اورا پس از رسیدن روشن اختر بیرون فرستاده
در خاکدان (خواجہ قطب الدین) پہلوی برادرش بنجاک
سپردند

آنگاہ روشن اختر چار چاغ از روز شنبہ پانزدہم ماہ
یازدہم سال یکہزار و یکصد و سی و یک تازی برآمدہ بر
تحت جمانبانی ہندوستان نشاندند و اورا (ابوالفتح
ناصر الدین محمد شاہ) خواندند

بیاری بزرگ خدای بخشندہ کاغذ سومین انجام پذیرفت

پوش از پوش

تاجانی که من در نوشته‌های نویسندگان خاورستان دیده‌ام و یادگار
همه در پایان نوشته خود از لغزش خامه و غلت نامہ پوش خواسته
به بلندی نگاه خوانندگان چشم پوشش و امید بخشش و انمودن
مگر اینکه من هرگز از خوانندگان نامہ خود خواہش اینگونه بخشش و چشم
پوشی ندارم زیرا که من پایان کوشش خود را و درستی این نامہ
بویا ساختم و سرانجام که برای گذاشتن فریبک نگاه و پسین
بسرپای آن نمودم باز دیدم که چرا آنکه بنوشتن غلت نامہ نیاز افتاد
این نیز آزموده شد که درست برآمدن نامہ از چاپ مسری و یا همه
شاید شوا بود مگر از چاپ سنگ ناشدنی است چه با آنکه داد
و نگرانی که در درستی آن داده شد باز بهنگام و اوید انجامین این
غلت برآمد پس باید دانست که اینگونه غلت‌ها تنها از فردیش
نگاه من آشکار نگردیده چه بسا هست که جانی از روی سنگ
داغی رفته رفته زدوده شده و در جایی دیگر آن به غلت افتاده است

پوش از پوش

و مرا از ریزش مسیچدم از آنها گناهی نیست آری پشیمداشتی که من
 بخوی بزرگانه خواهش نمودن خواندن نامه خود دارم همین است که
 درستی هرکافی از روی همان فلت نامه که همپای آن است اندک
 رنجی بر خود گوارا نمایند آنگاه بخواندن آن آغاز فرمایند

غلت نامہ کا رخ سومین

روپی	روپی	روپی	روپی	روپی	روپی	روپی	روپی
۲	۳	۱۱	۲۰۳	مہابتخان	مہابتخان	۸	۲۰۳
۴۰	۵۰	۱۲	۲۰۵	آسام	آسام	۱۰	۲۰۵
۵۵	۶۵	۱۲	۲۱۶	کونکن	کونکن	۷	۲۱۶
۵۶	۶۰	۵	۲۴۱	اف سنا	اف سنا	۱۳	۲۴۱
۶۵	۷۰	۱۱	۲۶۰	گبوہ	گبوہ	۱۳	۲۶۰
۷۳	۷۵	۱۲	۲۶۳	ازانجا	ازانجا	۱۲	۲۶۳
۱۱۲	۱۱۵	۱۳	۲۶۳	گریوہ	گریوہ	۱۱	۲۶۳
۱۱۸	۱۲۰	۱۳	۲۶۴	باندازہ	باندازہ	۱۳	۲۶۴
۱۲۲	۱۲۵	۱۳	۲۹۲	مرزبانی	مرزبانی	۴	۲۹۲
۱۴۸	۱۵۰	۱۳	۲۹۲	شہشاہ	شہشاہ	۵	۲۹۲
۱۷۰	۱۷۵	۴	۲۹۴	ضخنی	ضخنی	۱۲	۲۹۴

فہمت نامہ کاغذ سومین

روز	تاریخ	روز	تاریخ
۸	دو سالہ دو سالہ	۱	سلطان سلطان
۵	سیر تاجدار سیر تاجدار		
۱	پیشہ پیشہ		
۶	دورترین دورترین		
۹	ہمیانی ہمیانی		
۱۱	سال و سال سال و سال		
۸	ہماہ ہماہ		
۲	ونبال ونبال		
۶	نازان نازان		
۱۳	بسرگی بسرگی		
۱۳	بتاراج بتاراج		

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
